

دیوار اتاق همینگوی، سرزمین سنگ پشت ها و غم های تزئینی



سگی لنگان لابه لای درختان پنهان شده است

قطع کنید و پیدا
قطع کنید و پیدا
قطع کنید و پیدا
قطع کنید و پیدا
قطع کنید و پیدا
جنگل

گورستان متروکه است.###

«غم های تزئینی» عنوان دومین مجموعه شعر شاعر جوان اسفراینی، محسن بیدواری است. این کتاب توسط انتشارات نیماژ در ۵۶ صفحه به چاپ رسیده است. گفتنی است مجموعه شعری با عنوان «بیدارخوابی» قبلاً توسط نشر مایا از این شاعر چاپ شده است.

«اما که خودمان را پنهان می کنیم در تابستان در چمدان های نقره ای در سفرهایی به سمت شمال در عکس های دسته جمعی در باران در شادی مرطوب دریایی در رامسر رنج چگونه آدرس ها را پیدا می کند؟»

که در فواصل سالهای ۸۹ تا ۹۵ سروده شده‌اند و رویکردی اندیشه محور و اجتماعی دارند.

«جنگل»

گورستان متروکه است درخت

استخوان دستی که اشاره می کند یکی به سار اگر باشد

دیگری به عقاب های پشت سرش یکی به خورشید اگر باشد

دیگری به ابرهای دور و برش با صورت استخوانی روبروی آینه

می ایستم

و فکر می کنم داشتن یک سگ می تواند اندوه زندگی را کمتر کند

اندوه را بیندم به درخت حیاط تکه ای از شام شب را برایش پرت کنم

او دم تکان بدهد و من... نه

پنجره را ببند،

اتاق گودال کوچکی ست سگی استخوان ها را در آن پنهان

می کند

ما، شکل سنگ انداختن

ما، شکل فرار

ما، شکل نشیندن دشنام پشت سریم گفتند

«دیوار اتاق همینگوی» عنوان نخستین مجموعه شعر سجاد بهارلو است که به همت نشر تازه تأسیس آنیما در دسترس دوستداران شعر قرار گرفته است.

نشر آنیما با مدیریت حامد ابراهیم پور، شاعر توانای هم‌روزگارمان، امسال نخستین حضورش در نمایشگاه بین المللی کتاب تهران را تجربه کرد و با استقبال مخاطبان و اهالی شعر مواجه شد.

بهارلو در ابتدای کتابش چند خط از میخائیل باختین درج کرده است: «اثر ادبی شکلی از گفتمان اجتماعی است به گونه‌ای که در مقابل تک تک پدیده های اجتماعی، واکنش نشان می دهد و از آن تأثیر می پذیرد.»

«در تمام کشف های جهان دست داشته ای در عبور دوست دارم از سیم های تلفن در ارتباط عناصری که چکه می کند

از شیر

و در کشف سیاه چاله ای عمیق که زمان را به عقب برمی گرداند

و احتمال می دهم

تعداد زنانی که با این قطار می روند نسبت مستقیمی دارد

با تعداد جنازه سربازانی که داوطلبانه برمی گردند... مشکوکم

به معشوقه های مردی که اسلحه را اختراع کرده است

جوراب زنانه ای که از شیر آتشپزخانه ام آویزان است

آزارم می دهد!###

«سرزمین سنگ پشت ها» عنوان نخستین مجموعه شعر سجاد فضل زاده است که توسط نشر نیماژ به چاپ رسیده است. این مجموعه، ۲۳ شعر بلند و کوتاه را در بر گرفته

رودخانه ها به عقب بر نمی گردند

«رودخانه ها به عقب بر نمی گردند» مجموعه‌ای است از اشعار شاعران جهان با انتخاب و برگردان مریم قربانی. این کتاب توسط انتشارات آنیما در دسترس دوستداران شعر جهان قرار گرفته است.

چند شعر از این کتاب را با هم می خوانیم.

(۱)

معجزات:

یک قطره خون

یک جرعه در شب

یک ابر در سپیده دم

دستی بخت‌سنده

یک لبخند در تاریکی

رویایی در نیمه شب

سکوت در طوفان

قطره اشکی بر روی گور

یک نت برای برخاستن

گردشی در یک جنگل

ذره برفی نشسته بر روی گل نرگس

و شعری

که در یادها بماند

Philippe Soupault (فیلیپ سوپو ۱۸۹۷_۱۹۹۰)



(۲)

هوا کجا در اوج طوفان هم خوب است
هوا کجا در عمق شب هم روشن
نسیم، باد می شود و ملال، شادی آور است
کجا هنوز در پنجره های شکسته، امید شعله ور

است

و از دیوارهای فروریخته، ترانه ای زمزمه می شود

این کشتی های دشمن سوز ابدی وطن که هر لحظه، از شعله ی خود جان تازه ای

می گیرد

هرگز خاموش نمی شود

ای مردم همه دنیا!

این گل سرخی که از این سو تا آن سوی شهر بار دیگر در گرمای تابستان شکوفه داده

خون شهر پاریس است.

هیچ چیز به شکوه پاریس میان باروت نیست
هیچ چیز به پاکی پیراهن انقلابی او نیست
هیچ چیز: نه طوفان و نه آتش

دلیرتر از پاریس پرخطر نیست

هیچ چیز به زیبایی شهر من پاریس نیست

مثل سرود مردم پیروز من

هرگز هیچ چیز مرا به لرزه در نمی آورد

هیچ چیز مرا این چنین خندان و این چنین گریان نمی سازد

هیچ چیز به شکوه کفن پاره پاره نیست

پاریس، پاریس، شهر من، خود خویشتن را آزاد کرد

Louis Aragon (لوئی آراگون ۱۸۹۷_۱۹۸۲)

نگاه



امیرحسین

باید از بالا به تو نگاه کنم

از پنجره هواپیمایی

که به سرعت دل بستن و دل بریدن

می گذرد

ابری را مجاله کنم

و هرجا را که خشک است، بیارام



امیرحسین

خریدار سنگ

مانند شیشه ای که خریدار سنگ بود

این دل شکستن تو برایم قشنگ بود

رؤیای باشکوه رسیدن به ساحل

آغاز خودکشی هزاران نهنگ بود

ماه شب چهاردهی که تصاحبت

چون حسرتی به سینه صدها پلنگ بود

خوشبخت آن دلی که برای تو می تپید

خوشبخت آن دلی که برای تو تنگ بود

تو: یک جهان تازه پر از صلح و دوستی

من: کشوری که با همه در حال جنگ بود

با من هر آنچه از تو بجا ماند نام بود

از من هر آنچه بی تو بجا ماند ننگ بود

پایین نشسته ام که توبالا نشین شوی

این ماجرا حکایت الاکلنگ بود...

